



بررسی تطبیقی رئالیسم جادویی در دو اثر «مرشد و مارگاریتا» و «ملکوت»

حمیده مظفری

دانشجوی دکترای رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان / ایران

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی دو اثر داستانی *مرشد و مارگاریتا* اثر میخائیل بولگاکف و *ملکوت* اثر بهرام صادقی می‌پردازد؛ این دو اثر بر مبنای ادبیات تطبیقی و همچنین رئالیسم جادویی بررسی گردیده‌اند. ادبیات تطبیقی گونه‌ای پژوهش میان‌رشته‌ای است که به بررسی وجوه شباهت و تفاوت میان آثار ادبی خلق شده، در حوزه ادبیات ملل می‌پردازد؛ این گونه پژوهشی می‌تواند نشان‌دهنده اضطراب تأثیر، میزان تأثیرپذیری، بینامتنیت و تفاوت‌های فرهنگی و ادبی باشد. رئالیسم جادویی مکتبی است تلفیقی از واقعیت و رؤیا. در این مکتب، علاوه بر اینکه یک داستان به صورت واقعی روایت می‌گردد، عناصری غیر واقعی به آن افزوده می‌شوند؛ هر چند این عناصر در طول روایت و برای شخصیت‌های داستان عادی می‌نمایند. آثاری که در این مکتب خلق می‌شوند، عموماً دارای زمینه سیاسی-اجتماعی هستند. در بررسی تطبیقی این دو اثر مشاهده گردید که دوران استالین و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر هر دو اثر تأثیر گذاشته است. همچنین وجود موجودات فراطبیعی همچون شیطان و جن، وجود عوامل جادویی، پیشگویی‌ها و مرگ، در کنار روال عادی داستان، در هر دو اثر به چشم می‌خورد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، رئالیسم جادویی، بهرام صادقی، میخائیل بولگاکف



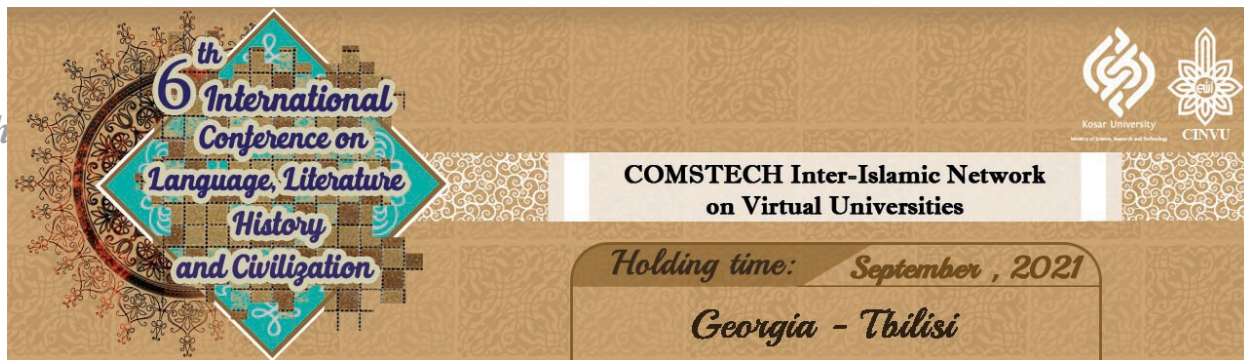
۱. مقدمه

در پژوهش حاضر دو اثر از دو نویسنده تأثیرگذار و معاصر بر اساس ادبیات تطبیقی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. یکی از این نویسندگان میخائیل آفاناسویچ بولگاکف Mikhail Afanasyevich Bulgakov (۱۸۹۱-۱۹۴۰ م.) نویسنده شهیر، پزشک و نمایشنامه‌نویسی است که در اوکراین متولد شد. در دوره‌ای مجبور به جلای وطن گردید و از مسیر ولادی قفقاز و تفلیس به مسکو رفت و در همانجا مقیم گشت. از حرفه پزشکی دست کشید و به خبرنگاری روی آورد. پس از مدتی نیز کاملاً خود را وقف نویسندگی کرد و بسیاری از نوشته‌هایش توقیف می‌شد. مرشد و مارگاریتا و دل سگ معروفترین آثار او هستند که هر دو را می‌توان از نمونه‌های عالی مکتب رئالیسم جادویی دانست. در مرشد و مارگاریتا، شخصیت مرشد از روی شخصیت بولگاکف ساخته شده است و شخصیت مارگاریتا هم بر مبنای شخصیت همسرش. مرشد به عنوان یک نویسنده از وضعیت فرهنگی زمان خود گلایه دارد و دست‌نوشته‌هایش را می‌سوزاند؛ همانگونه که بولگاکف پیش‌نویس رمان مرشد و مارگاریتا را سوزانده بود.

نویسنده دیگر بهرام صادقی (۱۳۶۳-۱۳۱۵) است. صادقی در نجف‌آباد زاده شد و از چهره‌های ادبی جنگ اصفهان بود. شغل او پزشکی بود و تبحرش آفرینش داستان کوتاه؛ اما داستانی بلند به نام ملکوت از او برجای مانده است که در این تحقیق، در کنار داستان مرشد و مارگاریتا از منظر رئالیسم جادویی بررسی خواهد گردید. دیدگاه صادقی در داستان‌هایش ناظر بود به پوچی زندگی شهری و مضحک بودن وضعیت بشری. صادقی برای به نمایش گذاشتن این وضعیت، از طنزپردازی بهره می‌گرفت و غالب داستان‌هایش به طنزی فلسفی آمیخته‌اند. در داستان ملکوت نیز همچون سایر داستان‌های او، شخصیت‌ها از تیپ‌های اجتماعی متفاوتی انتخاب شده‌اند. شخصیت اصلی این داستان دکتر حاتم است که می‌تواند بازتاب روانی حضور معلم اگزیستانسیالیستی باشد که صادقی و چند تن از دوستانش شاگرد او و تحت تأثیرش بودند؛ چندتن از همین دوستانش در جوانی خودکشی کردند و معلم مذکور به عنوان فردی با تأثیرات منفی طرد گردید.

ملکوت به طور آشکار دارای مؤلفه‌های رئالیسم جادویی است. «رمان ملکوت اثر بهرام صادقی به سبب برخورداری از ویژگی‌ها و عناصر سبک رئالیسم جادویی، نه تنها باید اثری به سبک رئالیسم جادویی شناخته شود، بلکه باید نقطه عطف و سرآغازی برای این سبک در ادبیات داستانی معاصر ایران معرفی شود... در ملکوت این ویژگی‌ها به قدری قوی است که به جرأت می‌توان آنرا سرآغاز سبک رئالیسم جادویی در ایران دانست. در این رمان علاوه بر تلفیق واقعیت و جادو و اسطوره و افسانه در خود، متضمن دیگر ویژگی‌های رئالیسم جادویی مانند توصیف‌های اکسپرسیونیستی و سوررئالیستی و روایت پیچیده‌اند. وجود این عوامل این داستان بلند را به رمان‌ها و داستان‌های رئالیسم جادویی نزدیک می‌کند.» (چهارمحالی،

(۱۳۹۳)



مؤلفه‌های رئالیسم جادویی در بسیاری از آفرینش‌های ادبی جهان، به ویژه در زمینه ادبیات امریکای لاتین بسیار مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. همچنین این مولفه‌ها در مقاله‌ای از محمد چهارمحالی (۱۳۹۳) تحت عنوان *ملکوت نقطه عطف رئالیسم جادویی و مقاله‌ای از دکتر محسن ذوالفقاری و زهرا طالبلو (۱۳۹۷)* تحت عنوان *بررسی مؤلفه‌های رئالیسم جادویی در رمان مرشد و مارگاریتا* بررسی شده‌اند. اما این دو اثر داستانی که ویژگی‌های مشترک بسیاری دارند تا کنون با یکدیگر مقایسه نشده‌اند و از دیدگاه ادبیات تطبیقی به آنها پرداخته نشده است.

۱-۱ ادبیات تطبیقی

ادبیات تطبیقی (Comparative Literature) گونه‌ای است که در بستر آن می‌توان دو یا چند اثر یا دوره ادبی را مورد واکاوی و بررسی قرار داد؛ مشخص است که این بررسی‌ها، نتایج مفید و جالب توجهی به دست می‌دهند که پژوهشگران را قادر به شناخت و ادراک هر چه بهتر مطالعات میان-فرهنگی، تاریخی، زبانی، روان‌شناسی و مردم‌شناسی می‌سازد. مطالعات تطبیقی می‌تواند در بستر هر یک از انواع یا مکاتب ادبی بررسی گردد؛ به نحوی که عناصر و مؤلفه‌های یک مکتب یا نوع ادبی را می‌توان در متن اثر مورد نظر مورد بررسی و نقد قرار داد.

در باب چیستی ادبیات تطبیقی مطالب مفیدی ارائه شده است؛ آنچه مشخص است این نکته است که ادبیات تطبیقی عمری چندان طولانی ندارد. این اصطلاح را نخستین بار فرانسوا ویلمن Abel-Francois Villemain (۱۷۹۰-۱۸۷۰) نقاد فرانسوی و استاد دانشگاه سوربن به کار برد. سپس سنت بو Charles-Augustin Sainte-Beuve (۱۸۰۴-۱۸۶۹) دیگر منتقد فرانسوی، آن را رواج داد. ادبیات تطبیقی در یک تعریف عبارت است از «پژوهش در مورد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در گذشته و حال». (ندا، ۱۳۸۳) به عبارت دیگر ادبیات تطبیقی محل ملاقات آثار ادبی و کشف پیوندها و وابستگی‌های آنها با هم است. همین تلاقی سبب بررسی‌های عمیق و شناختی از جامعه-ای می‌گردد که یک اثر ادبی در بستر آن شکل گرفته است.

در تعریفی دیگر آمده است که «ادبیات تطبیقی تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است. پژوهشگر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در سرحد قلمرو زبان ملی به کمین می‌نشیند تا تمام داد و ستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی کند.» (گویارد، ۱۹۵۶) در این تعریف برای محقق ادبیات تطبیقی وظیفه‌ای تعریف گردیده و آنهم ثبت معاملات میان بینش و فرهنگ ملت‌هاست.

۱-۲ رئالیسم جادویی

رئالیسم جادویی (Magical Realism) از جمله موارد جدیدی است که در نیمه دوم قرن بیستم به بروز و ظهور رسیده است. «در رئالیسم جادویی، این واژه (جادو) به راز زندگی اشاره دارد. اصطلاح رئالیسم جادویی برای اولین بار به وسیله



فرانتس روه، هنرشناس آلمانی در سال ۱۹۲۵ به کار رفت. «آتش سودا و توللی، ۱۳۹۰) فرانتس روه (Franz Roh - ۱۸۹۰-۱۹۶۵) این اصطلاح را جهت ارجاع به یک نوع نقاشی اکسپرسیونیستی به کار برده بود.

در رئالیسم شگفت‌انگیز و رئالیسم جادویی، جادو با هر رویداد خارق‌العاده و به ویژه روحانی و غیرعقلانی پیوند دارد. گوناگونی رویدادهای جادویی در آثار رئالیسم جادویی شامل وجود ارواح، معجزات، استعدادهاى غیرطبیعی، ناپدید شدن شخصیت‌ها و فضاهای غریب است، اما به شکل جادویی که در شعبده‌بازی‌ها وجود دارد نیست. جادوگری حاصل حیل‌هایی است که این توهم را موجب می‌شود که چیزی غیرطبیعی روی داده، در حالی که در رئالیسم جادویی آن چیز غیرطبیعی حقیقتاً رخ داده است.» (بوورز، ۱۳۹۴)

این مکتب که عنوانی پارادوکسیکال دارد، شامل متونی می‌گردد که در عین حال که واقع‌گرایانه هستند، از مؤلفه‌های غیرطبیعی بهره گرفته‌اند. این بهره‌گیری می‌تواند دلایل متفاوتی داشته باشد؛ گاه عناصر جادویی، با رویکردی سمبلیک به متن افزوده شده‌اند و می‌توان آنها را نشان‌دهنده‌ی نشان و نمادی خاص دانست که نویسنده به صراحت قادر به بیان آن نبوده است؛ گاه با افزودن جادو به رئال، قصد نویسنده افزایش کشش داستان و جذابیت آن بوده است تا بر گستره مخاطبان خود بیفزاید. رئالیسم جادویی می‌تواند پیوندی باشد «که وظیفه ادبیات را نسبت به حوادث دنیای واقعی و دنیای خیالی و اسطوره-ای بازنمایی می‌کند.» (سیدحسینی، ۱۳۸۹) گاه نویسنده تحت تأثیر ادبیات آرکائیک قرار می‌گیرد و آنچه را از تمدن‌ها و فرهنگ‌های گذشته بر ذهن و ادراک او تأثیر گذاشته‌اند در اثر خود بازتاب می‌دهد. «اسطوره‌ها، رمز و رازها، خرافات و وقایع عادی و واقعی زندگی مردم، قلمرو مناسبی برای فعالیت تخیل نویسنده است تا به خلق یک اثر ادبی به روش رئالیسم جادویی بپردازد.» (کوفون، ۱۳۸۱) چرا که این مکتب که به ویژه در حوزه رمان و داستان‌نویسی امکان ظهور خود را وسیع‌تر می‌بیند دارای فضایی است که در آن نویسنده قادر است برداشت متفاوتی از اسطوره‌ها و سنت‌ها را نخست خود درک کند و سپس به اطلاع مخاطب برساند.

وجود عناصر خیالی، رؤیایی، جادویی، اساطیری، دهشت‌انگیز و خوفناک از ویژگی‌های بنیادین این مکتب است. روایت در این آثار توجه ناپذیر و پیچیده است و توصیف‌ها به فضاهای اکسپرسیونیستی و سوررئالیستی نزدیک هستند. جمال میرصادقی رئالیسم جادویی را داستانی تمثیلی - اسطوره‌ای دانسته که خدا و شیطان در آن به مقابله برمی‌خیزند. (میرصادقی، ۱۳۸۲) و حسن محمودی بر رنگ اساطیری داستان تأکید می‌ورزد. (محمودی، ۱۳۷۷)

به کارگیری و بازنمایی اسطوره‌ها در رئالیسم جادویی باید به نحوی باشد که با زندگی معاصر مخاطبان پیوند داشته باشد و بتواند آنها را نسبت به زمان خود آگاهی بخشد. اسطوره‌ها حقیقی و مؤثر هستند و بیش‌تر جدید در باب معنای عمیق‌تر زندگی



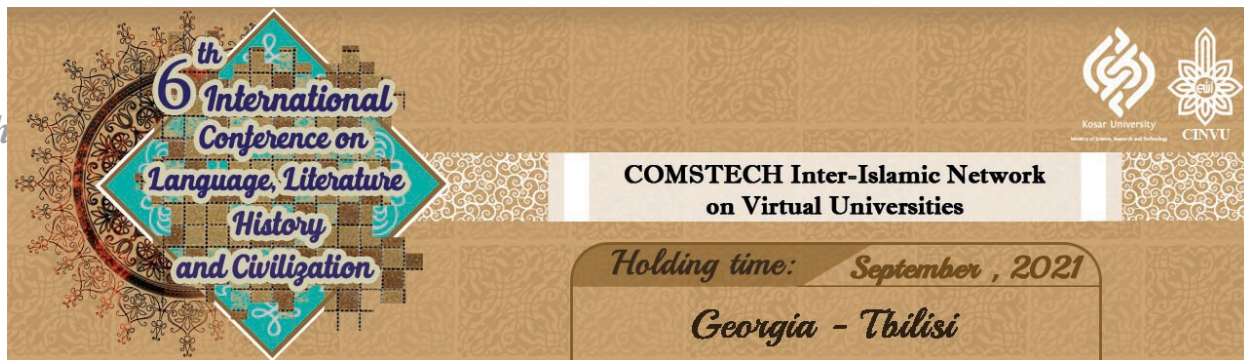
به ما ارائه می‌دهند. اساطیر و قدرت آنها در دخل و تصرف در جهان، در حافظه جمعی و قومی ملت‌ها حضور دارند و از میان نرفته‌اند. اساطیر باقی‌مانده‌های تغییر شکل یافته تخیلات، رؤیایها و امیال اقوام و ملل هستند.

جادو از مؤلفه‌های جدایی‌ناپذیر رئالیسم جادویی است. بوورز جادو را هر نوع رویداد خارق‌العاده، روحی یا تبیین‌ناپذیر برای علم عقلانی می‌داند که مباحثی چون ارواح، امور نامرئی، معجزات، توانایی‌های خارق‌العاده و اوضاع عجیب و غریب را در برمی‌گیرد. «در این شیوه آمیزش دو عنصر واقعیت و خیال به گونه‌ای انجام می‌گردد که تمامی حوادث غیرواقعی و خیالی در بستر داستان، کاملاً حقیقی و طبیعی جلوه می‌کند؛ به گونه‌ای که خواننده به سادگی آنها را می‌پذیرد.» (ر.ک: جانسون، ۱۳۷۹) همچنین نویسنده در اینگونه داستان‌ها در روند روایی و فکری دخالتی نمی‌کند؛ «این مؤلفه بیانگر سکوت و خاموشی نویسنده و بیان نکردن احساس، واکنش یا سمت‌گیری او در برابر رویدادهای غیرعادی است؛ به عبارت دیگر او به شگفتی خواننده توجهی نمی‌کند؛ نه آن را تصدیق می‌کند و نه انکار؛ نه قصد توجیه دارد و نه تشریح.» (کسیخان، ۱۳۹۰)

۱-۳ معرفی داستان بلند ملکوت

ملکوت بهرام صادقی داستانی بلند است با شخصیت‌هایی مشخص. شخصیت اصلی داستان یعنی دکتر حاتم، همچون خود نویسنده، یعنی بهرام صادقی پزشک است؛ اما پزشکی که در عوض مداوای بیماران، به آنان آمپول‌های مرگ‌زا تزریق می‌کند. از آنجا که او نوع بشر و آمال او را به خوبی شناخته است، این آمپول‌ها را با نام آمپول‌های ازدیاد عمر و شهوت به مردم معرفی می‌کند تا حرص و آز آنان برای دریافت آمپول بیشتر گردد. با توجه به اینکه دکتر حاتم به احتمال بسیار نماد شیطان است، بسیاری بر این عقیده‌اند که صادقی در نگارش این اثر از کتاب «یکلیا و تنهایی او» اثر تقی مدرسی تأثیر پذیرفته است. داستان ملکوت بهرام صادقی با حلول جن در جسم آقای مودت در شب چهارشنبه شروع می‌شود. دوستانش (منشی جوان، مرد چاق و دوست ناشناس) به راهنمایی دوست ناشناس که همدست دکتر حاتم است او را به شهر و به مطب دکتر حاتم می‌برند. دکتر جن را از جسم آقای مودت خارج می‌سازد. دکتر حاتم منشی جوان و مرد چاق را وامی‌دارد تا آمپول‌های ازدیاد عمر و شهوت را تزریق کنند؛ حال آنکه این آمپول‌ها مرگ‌آور هستند. دکتر حقیقت این آمپول‌ها و نزدیک بودن موعد مرگ دسته جمعی مردم شهر - که با اشتیاق آمپول‌ها را دریافت کرده‌اند - و قصدش برای کشتن همسرش ساقی را با دوست ناشناس در میان می‌گذارد.

م.ل دومین شخصیت کلیدی داستان است. دکتر حاتم او را مردی خوش قریحه و با سواد و بااراده معرفی می‌کند که چهل سال تمام بدنش را در اختیار پزشکان قرار داده است تا اعضای او را قطع کنند. م.ل اکنون نزد دکتر حاتم است تا آخرین عضوش یعنی دست راستش را قطع کند. در ادامه داستان با زندگی خصوصی م.ل از زبان او آشنا می‌شویم؛ او فرزند فردی ثروتمند بوده است که پس از خودکشی پدر وارث تمام املاک او می‌گردد. اما با مرگ مادر و همسرش بدبختی و ادبار به او رو می‌آورد. م.ل پسرش را به جرم دوستی با دکتر حاتم که در شهر آنها در هیأت فیلسوف و شاعر دیده می‌شود به سختی



می‌کشد و زبان شکو خدمتکار باوفای خود را می‌برد تا راز قتل را آشکار نسازد. همه این حوادث به گفته خود او به فرمان دیوی درونی اتفاق می‌افتد. پس از ماجرای قتل پسر، م.ل راهی سفری دراز می‌شود و در این سفر اقدام به مثله کردن بدنش می‌کند و خود را برای انتقام به مطب دکتر حاتم می‌رساند. اما او نیز همچون دیگران تسلیم او می‌شود و آمپول مرگ‌زا را تزریق می‌کند. در انتها دکتر حاتم پس از کشتن همسرش به جرم رابطه با شکو به همراه م.ل و شکو به باغ دوستان می‌رود و آنها را از حقیقت ماجرا باخبر می‌سازد. مرد چاق در دم با شنیدن این خبر سخته می‌کند؛ منشی جوان به دلیل هراس از حقیقت، داد و فریاد می‌کشد؛ مودت و دوست ناشناس از اینکه نخواهند مرد شاد می‌شوند و صبحدم مرگ با تبسم شیطانی دوست ناشناس طلوع می‌کند.

دکتر حاتم در داستان بلند ملکوت به خوبی توانسته است با نشان دادن بسیاری از ویژگی‌های اسطوره‌ای شیطان و اهریمن نظر منتقدان داستان را به خود جلب کند. این شخصیت که از اول تا آخر داستان حضور دارد، پدیدآورنده تمام حوادث ناگوار داستان است. شخصیت‌های دیگر برای رفع مشکل خود به او رجوع می‌کنند و با وجود اینکه شایعاتی درباره قاتل بودنش در میان مردم رواج دارد، مردم شهر برای تزریق آمپول‌های مرگ‌زا به سوی او می‌شتابند و او با اشتباهی سیری ناپذیر به فجایع خود ادامه می‌دهد و هیچ کس حتی م.ل که به ظاهر برای انتقام پسرش پیش او آمده است قدرت مقابله با او را ندارد. دکتر حاتم آمیخته‌ای از واقعیت و تمثیل و نماد است. عناصری که این شخصیت را نمادین کرده‌اند، آمپول‌ها، ارتباط با جن و بیرون آوردن آن از بدن آقای مودت، ارتباط با شیطان، حالات و نگاه‌ها و عمر طولانی او است.

۱-۴ معرفی رمان مرشد و مارگاریتا

در این رمان سه روایت به طور هم زمان پیش می‌رود. داستان پونتئوس پیلطس و به صلیب کشیدن مسیح، داستان عشق مرشد و مارگاریتا و حضور شیطان و نمایش جادوی سیاه. این داستان با گفتگوی دو روشنفکر (برلیوز و بزدومنی) در مسکو آغاز می‌شود؛ این دو سرگرم بحث در باب وجود تاریخی مسیح هستند و درباره چاپ یک شعر غیرمذهبی صحبت می‌کنند. در همین پارک با ولند که استاد جادوی سیاه است آشنا می‌شوند. او مرگ یکی از این دو روشنفکر یعنی برلیوز را پیش‌بینی می‌کند؛ این حادثه و از هم پاشیدن اعتقادات بزدومنی او را دچار از همگسیختگی روانی می‌کند. بزدومنی در بیمارستان روانی بستری می‌شود و در آنجا با مرشد آشنا می‌گردد و تحت تأثیر راهنمایی‌های او قرار می‌گیرد. مرشد دلدادگی به نام مارگاریتا دارد که در پایان داستان، به کمک شیطان به وصال هم می‌رسند و به سوی ولند در آسمان مسکو پرواز می‌کنند.

۲ یافته‌ها

ملکوت و مرشد و مارگاریتا علاوه بر منظر رئالیسم جادویی، وجوه مشترک بسیاری دارند. نویسندگان این دو اثر یعنی بولگاکف و صادقی پزشک بوده‌اند و تجربیات پزشکی آنها در زمینه داستان‌نویسی‌شان تأثیرگذار بوده است. هر دو در روند



آفرینش این داستان‌ها، به کتاب مقدس توجه داشته‌اند. هر دو نویسنده در آفرینش اثر خود، از دو اثر الاهیاتی دیگر تأثیر پذیرفته‌اند. همچنین آنها داستان خود را تحت تأثیر فضای خفقان آور سیاسی آفریده‌اند. برجسته‌ترین نقطه اشتراک این دو متن، همزمانی حدودی انتشار این دو اثر است. مرشد و مارگاریتا پس از کش و قوس‌های فراوان نهایتاً در سال ۱۹۶۵ به صورت نسخه سانسور شده و در چاپ محدود منتشر گردید؛ البته نویسنده این اثر را پیش از این نوشته بود اما همچون مرشد داستان خود، آنها را سوزانده بود. ملکوت بهرام صادقی در سال ۱۳۵۳ شمسی به چاپ رسید که مصادف است با سال ۱۹۷۴ میلادی.

«عناصر مربوط به معنا و مضمون: خیال و وهم، عقاید و باورهای شگفت‌انگیز، رؤیاها و افسانه‌ها و قصه‌های پریان، دهشت و توجیه‌ناپذیری برخی وقایع غافل‌گیرانه + هسته داستان: واقعیت + عناصر فنی و ساختاری داستان: روایت و پیرنگ پیچیده، چرخش هنری زمان داستان، توصیف‌های اکسپرسیونیستی و سوررئالیستی.» (پورنامداریان و سیدان، ۱۳۸۸) از ویژگی‌های اساسی رئالیسم جادویی هستند که در هر دو داستان مورد نظر شواهدی از آنها یافت می‌گردد.

چنانکه از خلاصه داستان‌ها قابل استنباط است، این دو اثر واجد ویژگی‌های مشترکی هستند که می‌توان این دو را با رویکرد رئالیسم جادویی خواند و روایت کرد. در این بخش مؤلفه‌های رئالیسم جادویی در این دو اثر بررسی می‌گردد.

۱-۲ زمینه اجتماعی: کودتا در ایران و حکومت استالین در شوروی

در مکتب رئالیسم جادویی آن بخشی از داستان که در لفافه به صورت جادویی بیان می‌شود، گویای وضعیت سیاسی و اجتماعی جامعه نویسنده است. «آثار رئالیسم جادویی... مسائلی را بیان می‌کنند که از حیث اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، سنگین و جدی‌اند و به دلیل اهمیت و تأثیربخشی در زندگی مردم، به نوعی مشغله ذهنی آنان شده.» (کسیخان، ۱۳۹۰) به اقتضای همین پوشیده مطرح کردن مسائل سیاسی، گاه نویسندگان از چاشنی طنز نیز در آثارشان بهره گرفته‌اند. چرا که طنز نیز در جوامعی رواج و رونق بیشتر دارد که دارای فضای سیاسی بسته‌تر هستند. «در داستان‌های رئالیسم جادویی، نویسنده رویکردی انتقادی و طعنه‌آمیز از جهان واقعی پیرامون خود دارد. او ضمن آنکه عناصر جادوی و خیالی را با باورهای ساده فولکلوریک در هم می‌آمیزد تلاش می‌کند رویکردی انتقادی از نابسامانی‌های اجتماعی، اقتصادی و حتی باورهای نادرست حاکم بر جامعه خود داشته باشد.» (ناظمیان و همکاران، ۱۳۹۳)

در ایران نیز نویسندگانی که دوران کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ را تجربه کرده‌اند، نتوانستند به تمامی از زیر فشار آن دوره به درآیند و تجربه روانی آنها در آثارشان به طور آگاهانه یا ناخودآگاه بروز پیدا کرده است. «اهمیت صادقی در داستان‌هایی است که طی سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۴۱ نوشته و در آنها به جستجو در عمیق‌ترین لایه‌های ذهنی بازماندگان شکست‌های تاریخی پرداخته.» (میرعابدینی، ۱۳۸۶)



در شوروی نیز سایه حکومت استالین و تمام مسائلی که طی آن دوره نویسندگان و روشنفکران را به انزوا کشانده بود، تأثیر خود را بر بولگاکف گذاشت. به ویژه اینکه اثر مرشد و مارگاریتا در زمان حکومت استالین مجوز انتشار نگرفت و سال‌ها بعد با سانسور حدود ۲۵ صفحه از کتاب و تغییر برخی اسامی و جای‌نام‌ها منتشر گردید. با وجود اینکه بولگاکف مستقیماً نه به مسائل سیاسی، بلکه به ساختار فرهنگی تاخته بود و مسائل پشت پرده فرهنگ و عوامل فرهنگی را به تصویر کشیده بود. «مرشد و مارگاریتا نقدی به سیستم حکومت استالین است. نویسنده به اشخاص سیاسی کاری ندارد. او به نقد منتقدین حکومتی و رؤسای هنر از جمله برلیوز (ریاست ماسولیت)، آرکادی آپولونیچ سمپلیارف (رئیس کمیسیون آکوستیک تئاترهای مسکو) که به گونه‌ای در نابودی او دخیل بوده‌اند پرداخته است.» (ذوالفقاری و طالبلو، ۱۳۹۷)

۲-۲ شخصیت‌پردازی جادویی

فضاسازی و لحن جادویی در کنار وجود ویژگی‌های جادویی در شخصیت‌های دو اثر مورد نظر، داستان را به گونه‌ای پیش می‌برد که مرز میان جادو و واقعیت از میان می‌رود و داستان عادی به نظر می‌رسد. دکتر حاتم و م. ل در داستان ملکوت افرادی عجیب و جادویی هستند. دکتر حاتم سری پیر دارد و بدنی جوان. عمری طولانی را پشت سر نهاده، با اجنه در ارتباط است و ویژگی‌های عجیب دیگری علاوه بر اینها در او مشاهده می‌شود. م. ل اعضای بدن خود را قطع کرده است اما همچنان زنده است و به طور طبیعی در داستان حضور دارد. تصور فردی که اعضای بدنش قطع شده و حالا دست راستش به عنوان آخرین عضو قطع خواهد شد مشکل است؛ اما در داستان این اتفاق، یک امر طبیعی به نظر می‌رسد. می‌دانیم که در سنت ایرانی، دست راست بر دست چپ برتری دارد و شاید نماد پسر به قتل رسیده م. ل باشد؛ خصوصاً اینکه می‌دانیم م. ل ابتدا به قصد انتقام‌گیری به نزد دکتر حاتم آمده است، اما تحت تأثیر او قرار گرفته و جراحی خود را به او سپرده است. هرچند در پایان داستان از تن دادن به این جراحی منصرف می‌شود. م. ل را همچنین می‌توان نماد «ملکوت» مثله شده دانست.

«دکتر حاتم مرد چهارشانه قدبلندی بود که اندامی مناسب و با نشاط داشت، به همان چالاکی و زیبایی که در جوان نوبالغی دیده می‌شود، اما سر و گردنش ... پیرترین و فرسوده‌ترین سر و گردن‌هایی بود که ممکن است در جهان وجود داشته باشد.» (صادقی، ۱۳۵۱)

«در بخش دیگری از داستان آمده است که «شاید کسی نفهمد، اما خودتان می‌بینید: دست‌ها و پاهای من چالاکنده، قوی و تازه، اما سرم پیر است به اندازه سال‌های عمرم. من اغلب اندیشیده‌ام که آن دوگانگی که همیشه در حیاتم حس کرده‌ام، نتیجه این وضع بوده است. یک گوشه بدنم مرا به زندگی می‌خواند و گوشه دیگری به مرگ. این دوگانگی را در روحم کشنده‌تر و شدیدتر حس می‌کنم.» (همان)

در مرشد و مارگاریتا استاد جادوی سیاه، ولند، فردی است معمر که در زمان تصلیب مسیح حضور داشته و با کانت صبحانه خورده است. توان دیوانه کردن افراد فرهیخته را دارد و همزمان می‌تواند عشق‌های ممنوع را به وصال منتهی کند. او شیطان



است و دستیارانش عزازیل، کروویف و بهیموت - گربه‌ای سخنگو که روی پاهای عقبش می‌ایستد - همگی غیرعادی هستند و قادر به اعمال جادویی. البته شایان ذکر است که بولگاکف در شخصیت‌پردازی این رمان، از فاوست گوته مدد گرفته است. در این نمونه از شخصیت‌پردازی جادویی، بولگاکف امری مغایر با قوانین فیزیکی و منطقی را به تصویر کشیده است: «پشت میز عظیم، با دوات بزرگ بلورش، کت و شلواری تهی نشسته بود. قلم خشکی بی آنکه در دست کسی باشد با شتاب بر کاغذی حرکت می‌کرد. کت و شلوار، پیراهن و کراوات داشت. در جیب بغلش خودنویسی آویزان بود؛ ولی فراز یقه، سر و گردنی نبود و از آستین کت هم می‌چسبید بیرون نمی‌زد.» (بولگاکف، ۱۳۹۱)

در بخش دیگری از داستان آمده است که «بالآخره پسرکی حدوداً هفت ساله که صورت پیرمردها را داشت، میان دو بزرگسال جایی برای خود پیدا کرد؛ بر دوچرخه کوچکی نشسته بود که یک بوق عظیم ماشین داشت.» (همان)

در باب عمر طولانی و عجیبش در بخشی از داستان می‌خوانیم که «در حالیکه چشم چپ سبزش برق می‌زد، رو به برلیوز کرد و گفت: «درست است. دقیقاً! بازداشتگاه درست همان جایی است که به درد کانت می‌خورد! آن روز هم در موقع صرف صبحانه من همین را به او گفتم: «پروفسور می‌بخشید ولی تئوری شما فایده‌ای ندارد. شاید هوشمندانه باشد ولی کاملاً نامفهوم است. مردم به شما خواهند خندید.» چشمان برلیوز از تعجب گرد شد و با خود فکر کرد: «موقع صرف صبحانه... به کانت؟ این مزخرفات دیگر چیست؟» (همان)

«استاد جادوی سیاه، با تأمل جواب داد: «خوب، اینها هم مثل همه آدم‌های دیگرند... از پول زیادی خوششان می‌آید، ولی خب همیشه همین‌طور بودند... انسان عاشق پول است، خواه پول از چرم باشد خواه از کاغذ و خواه از برنز یا طلا. البته بی فکر هم هستند... ولی گاهی احساساتی هم می‌شوند... آدم‌هایی ساده‌اند، در واقع مرا یاد اسلافشان می‌اندازند.» (همان)

۲-۳ فضای اغراق گونه

علاوه بر مکاتب جهانی، نویسندگان به طور محلی وابسته به جمع و گروه یا نوع تفکری هستند که بر نوشتار آنها تأثیرگذار است. هر یک از این تفکرات اقلیمی، خود ویژگی‌هایی مختص خود دارند. «بر اساس تقسیم‌بندی محمدعلی سپانلو از ادبیات اقلیمی ایران، بهرام صادقی را باید نماینده مکتب اصفهان دانست. از ویژگی‌های بارز این مکتب، درون‌گرایی و توجه به ذهنیت به جای عینیت است.» (صادقی شهپر، ۱۳۸۹) همین ویژگی‌هاست که نتیجه آنرا می‌توانیم در ملکوت و برخی دیگر از آثار صادقی شاهد باشیم.

«از منظر سبک‌شناسیک، در شیوه رئالیسم جادویی، نویسنده عناصر خیالی و جادویی را به گونه‌ای باز می‌نمایاند که گویی واقعی هستند، او برای حوادث جادویی داستان، بافتی رئالیستی فراهم می‌کند.» (بوورز، ۱۳۹۳) در ملکوت جن وارد بدن آقای مودت می‌شود که در پایان داستان به نظر می‌رسد ورود جن به بدن، حیلۀ دکتر حاتم بوده است تا آقای مودت و دوستانش را به مطب خود بکشاند و به آنها آمپول تزریق کند. جن از بدن خارج می‌شود و نویسنده به توصیف شمایل آن



می پردازد. م.ل با آن ظاهر عجیب و غریب و اغراق آمیز در داستان حضور دارد. دکتر حاتم ظاهری عجیب دارد؛ اما معتمد اهالی است. حتی وقتی به همه می گوید که به آنها مرگ را تزریق کرده است، دیگران این امر را شوخی می پندارند و از شخصیت مهربان و رئوف او دور می دانند. تنها مرد چاق است که دردم از شنیدن جدیت این خبر سکنه می کند و می میرد. هر چند مرگ او در ابتدای داستان پیش گویی شده بود؛ همانطور که در ابتدای مرشد و مارگاریتا مرگ یکی از شخصیت ها با جزئیاتش پیش گویی می شود و به وقوع می پیوندد. این نوع داستان «ترکیبی متناقض از اتحاد امور ناهمگون به دست می دهد: یکی نگرشی معقول بر اساس واقعیت پایه ریزی شده و دیگری پذیرش مافوق طبیعی به عنوان واقعیتی معمول.» (نیکوبخت و رامین نیا، ۱۳۸۴)

«به او حال انتظاری دهشتناک دست داده بود... پشت سر راننده و در ظلمت دو چشم درشت گویی که بر صورت یک هیولا شکل گرفته و نقش بسته بود. چشم ها خیره بود. دکتر حاتم از اتومبیل خارج شد، در را به هم زد و بسوی آنها آمد. راننده و هیولا همچنان بر جای خود باقی مانده بودند... دکتر حاتم شل بلند سیاه رنگی پوشیده بود و دستش بی احساس و یخزده بود.» (صادقی، ۱۳۵۱)

در مرشد و مارگاریتا گره سخن می گوید و قادر است سر مردی را قطع کند و دوباره بر سر جایش نصب کند و مرد با بهت حاصل از این تجربه، زنده و عادی باقی بماند. کلاغ رانندگی می کند. «پشت فرمان، به جای راننده کلاغ سیاه نوک درازی نشسته بود؛ کلاهی پیچازی بر سر داشت و دستکش آهنین پوشیده بود. ساحره ها پرواز کردند و زیر نور مهتاب، جزیره خالی شد.» (بولگاکف، ۱۳۹۱)

بر سر مردم وجه نقد باریده می شود. در بخشی از داستان می خوانیم که «انبوه مهمانان محو شد؛ مردان فراک پوش و زنان به مشتی خاک بدل شدند؛ اجساد مقابل چشمش مضمحل می شد و بوی عفن قبر فضا را پر می کرد.» (همان)

۲- ۴ حضور موجودات اساطیری و نیروهای فرازمینی (جن، جادوی سیاه، شیطان، پیشگویی مرگ)

«رئالیزم جادویی تلفیقی از عنصر سحر و رؤیا با حقایق و جزئیات روزمره زندگی است که سیر منطقی روایت را دگرگون می کند. در بطن آثار رئالیزم جادویی می توان عناصر اسطوره ای، افسانه ای، نماد، فراحقیقی و وهم را به وضوح دید.» (موسوی نیا، ۱۳۸۴) مهم ترین نشانه هایی که عناصر رئالیزم جادویی را در ملکوت بروز داده است و بعضی از آنها خود عنصر مهمی در این سبک به شمار می روند عبارتند از: جن، اعمال شگفت انگیز دکتر حاتم و م.ل، آمپول های زهر آلود، قطع عضو و کشتن پسر و حمل جنازه او.

اسطوره ها در این دو داستان نقش مهمی ایفا می کنند. «اسطوره نوعاً داستان مقدسی با نویسنده ای گمنام و با اهمیتی کهن الگویی یا جهان رو است که در یک جامعه مشخص بازگو می شود و اغلب به یک آئین پیوند می خورد که از کارهای موجودات فراانسانی سخن می گوید. در زمان نخستین یا پایانی یا در جهان فراطبیعی یا می تواند با آمدن ها و رفتن ها بین جهان



فراطبیعی و جهان تاریخی انسان در گیر باشد که موجودات فرانسائی به شیوه‌ای انسان گونه تصور می‌شوند هر چند قدرت آنان از انسان بیشتر است و اغلب داستان موافق با اصول طبیعت نیست. اما منطق تکه تکه و بی نظم رؤیاهای را داراست.» (کوپ، ۱۳۹۳)

واژه جن از اولین جمله کتاب ملکوت در داستان حضور دارد تا پایان کتاب. تا آنجا که آقای مودت می‌گوید محکومیت به مرگ دسته جمعی آنها، تقصیر جن اوست. بر مبنای عقاید عامیانه «روزهای شنبه و سه شنبه و چهارشنبه روزهای سنگینی است. یعنی روزهایی است که اجنه به زودی بر آدمیان ظفر یابند. به شکل کودکان پست قد کاکل طلایی هم دیده شده‌اند. موهای حنایی و چشم‌هایی کشیده دارند.» (شاملو، ۱۳۸۰) در آغاز داستان ملکوت، چهارشنبه شب سیزدهم ماه جن در جسم آقای مودت حلول می‌کند.

«جن به اندازه یک کف دست بود. شب کلاه قرمز و درخشان و دراز و منگوله‌داری به سر داشت. قبا و ردایی زراندود ملیله-دوزی شده به سر کرده بود و نعلین‌هایی ظریف و کوچولو پایش را می‌پوشاند. مثل منشیان درباری قاجار بود؛ تمیز و باوقار. قلمدان و طومار کوچکی در دست راست گرفته بود و با دست چپ پسرپچه جنی زیبا و سبزخطی را که چشم‌هایی بادامی داشت تنگ در بغل می‌فشرده.» (صادقی، ۱۳۵۱) «جن که اکنون شبیه یک جنگجوی مغولی شده بود به دکتر حاتم تعظیم کرد و صفیرکشان از درز در بیرون رفت و در فضا ناپدید شد.» (همان)

در ملکوت دکتر حاتم نماد ابلیس است و برخی پژوهشگران م.ل را نماد خداوند و خالق می‌دانند. دکتر حاتم همدستی نیز دارد که با جلب اعتماد دیگران و تعریف از دکتر حاتم، آنها را به سوی مرگ پیش می‌راند. در مرشد و مارگاریتا ولند نماد شیطان است؛ او به خداوند اعتقاد دارد و مسیح را شخصیتی واقعی می‌داند و حتی از اینکه در روسیه، بی‌ایمانی یک امر پذیرفته شده است به خشم می‌آید.

«ناگهان از بخاری دیواری عظیم، انفجار بزرگی شنیده شد و از دهانه آن چوبه‌داری بیرون آمد که جسد نیمه مضمحل شده-ای از آن آویزان بود. جسد با حرکتی سریع خود را از طناب‌ها و اره‌ناید؛ بر زمین پرید و به هیئت مرد سبزه‌زیبارویی با فراک و کفش ورنی درآمد. سپس تابوت کوچک پوشیده‌ای از بخاری دیواری بیرون سرید؛ در تابوت افتاد و تابوت جسد بی‌شکل دیگری را بیرون داد.» (بولگاکف، ۱۳۹۱)

«در همان لحظه، هوای دم کرده لخته شد و شکل گرفت و به صورت یک مرد، درآمد؛ مردی شفاف به غریب‌ترین هیئت. کلاه سوارکاری کوچکی بر سر و ژاکت پیچازی کوتاهی از هوا بر تن. قدش دو متری می‌شد. شانه‌هایش سخت باریک و زیاده از حد نحیف بود و صورتی داشت که جان می‌داد برای مسخره کردن. زندگی برلیوز طوری ترتیب داده شده بود که تاب دیدن پدیده‌های غیرطبیعی را نداشت. رنگش باز هم بیشتر پرید و درمانده و بهت زده اندیشید: «ممکن نیست!» ولی افسوس که ممکن بود.» (همان)



۵-۲ هراس و اضطراب

هراس و اضطراب، به‌ویژه پس از جنگ‌های جهانی تمامی مکاتب هنری و ادبی را دستخوش تغییر قرار داد. علاوه بر آن وضعیت سیاسی کشورها نیز به هراس و وحشت بشر معاصر دامن زده است. در این دو اثر نیز همانطور که پیشتر اشاره شد، به دلیل وضعیت سیاسی ملی، آثار این ترس دیده می‌شود. بولگاکف آورده است:

«ترس بی دلیلی تمام وجودش را در بر گرفت. ترسی چنان شدید که انگار دلش می‌خواست بی آنکه پشت سرش را نگاه کند از پاتریارک پاندز بگریزد.» (همان)

صادقی نیز در چندجای مختلف این هراس‌ها را در شخصیت‌ها به خصوص در زمان مواجهه با مرگ نشان داده است:

«نگاه ملتسم مرد چاق از دوستانش به دکتر حاتم و از او به زمین و از زمین به آسمان و از آسمان به جایی نامرئی می‌افتاد. اما در هیچ جا پناهی نمی‌جست.» (صادقی، ۱۳۵۱)

«آمپول‌هایی که به شما و این دوست تنومندان زده‌ام چیزی جز یک زهر کشنده نیست که به نحو وحشتناکی همراه با عذاب و شکنجه شما را خواهد کشت؛ بزودی خواهد کشت.» (همان)

«خیلی خوب، پس فقط من زنده می‌مانم؛ من و این یهودای اسخریوطی که دوستانش را به شیطان فروخت. هر دو زنده می‌مانیم و گاهی شب‌های جمعه سر قبر دوستانمان می‌رویم و فاتحه‌ای می‌خوانیم. دکتر حاتم... گفت: ولی مسیح چه کسی است؟ او کجاست؟» (همان)

«مرد چاق برخاست و کینه‌توز و خشمناک در میان گریه و فریاد و ناسزاهای درشت بسوی دکتر حاتم دوید. اما ناگهان بر زمین افتاد... دکتر حاتم گفت: مُرد؟» (همان)

نتیجه‌گیری

درباره رئالیسم جادویی و ویژگی‌های آن تا کنون پژوهش‌های متعددی انجام شده. اما اغلب این پژوهش‌ها تنها ویژگی‌ها و نمودهای این مکاتب ادبی را در آمریکای لاتین بررسی کرده‌اند. از جمله بورز (۱۳۹۳) خاستگاه، زمان فراگیری و ویژگی‌های ادبی-فکری این مکتب را در اثری جداگانه معرفی کرده، حق روستا (۱۳۸۵) تفاوت‌های رئالیسم جادویی و شگفت‌انگیز را با بررسی آثار مارکز و کارپنتیر بیان کرده؛ کسرخان (۱۳۹۰) هم علاوه بر تطبیق مؤلفه‌های رئالیسم جادویی در طبل حلبی گونتر گراس و یکصد سال تنهایی مارکز، در مقاله‌ای دیگر (۱۳۹۱) نبود قلت و آنیت را در طبل حلبی گونتر گراس تحلیل کرده است. برخی پژوهشگران ایرانی هم عناصر رئالیسم جادویی را در ادبیات فارسی مطالعه کرده‌اند. نیکوبخت و رامین‌نیا (۱۳۸۴) رئالیسم جادویی را در رمان اهل غرق از روانی‌پور بررسی کرده‌اند. خزاعی‌فر (۱۳۸۴) و پورنامداریان (۱۳۸۸) مؤلفه‌های این مکتب را در تذکره‌الاولیای عطار و داستان‌های غلامحسین ساعدی تحلیل کرده‌اند. بی‌نظیر و رضی (۱۳۸۹) به ادغام شگردهای رئالیسم جادویی و داستان موقعیت در اثری از بیژن نجدی پرداخته‌اند. صفری و دیگران (۱۳۹۰) پیوند متون



عرفانی و این مکتب را، اساس تحقیق خود قرار داده‌اند. در میان این پژوهش‌ها، دو مقاله نزدیک‌ترین پیوند را با این تحقیق دارند؛ محمد چهارمحالی در مقاله «ملکوت نقطه عطف رئالیسم جادویی ایران» (۱۳۹۳) مستقیماً به بررسی بازتاب رئالیسم جادویی در ملکوت بهرام صادقی پرداخته است و مقاله‌ای از دکتر محسن ذوالفقاری و زهرا طالبلو (۱۳۹۷) تحت عنوان بررسی مؤلفه‌های رئالیسم جادویی در *رمان مرشد و مارگاریتا* منتشر گردیده است. این دو اثر به طور جداگانه سعی در نمایش وجوه و گزاره‌های رئالیسم جادویی در دو داستان مورد نظر ما داشته‌اند. تفاوت مقاله حاضر با این دو اثر، به کارگیری وجه تطبیقی است.

هرچند دو آفریده ادبی که در دو کشور و به دو زبان متفاوت خلق شده‌اند، از جهت فرهنگ و اندیشه متفاوتند، اما در سایه ادبیات تطبیقی درمی‌یابیم که آنها تا چه حد شباهت سبکی و محتوایی دارند. مرشد و مارگاریتا اثر بولگاکف و ملکوت اثر صادقی، دو اثری هستند که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفتند. بدیهی است که حتی همین شباهت‌های سبکی و محتوایی می‌توانند مورد دسته‌بندی قرار گیرند و در اینجا، این دو اثر بر مبنای مؤلفه‌های رئالیسم جادویی مورد مطابقت قرار گرفتند. بررسی این دو اثر به روش تحلیلی - مقایسه‌ای، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های سیاسی، نژادی و زبانی، اطلاعاتی به دست داد که به صورت خلاصه چنین هستند. دو نویسنده که شغلشان پزشکی است، در فضای بسته سیاسی، دست به خلق دو اثر زده‌اند که از سویی مؤلفه‌های رئالیسم را دارند و از سویی دیگر عناصر جادویی در آنها دیده می‌شود. هر دو داستان شخصیت‌هایی فراواقعی و شیطانی همچون پروفیسور ولند و دکتر حاتم را دارند و حوادث غیرطبیعی در آنها اتفاق می‌افتد. پیش‌گویی مرگ‌ها درست از آب درمی‌آید و موجوداتی چون گربه سخنگو و جن در داستان نقش‌آفرینی می‌کنند؛ همین امر نشان‌دهنده نفوذ ادبیات عامه و اساطیر در این داستان‌هاست که از عناصر رئالیستی جادویی هستند. هر دو اثر به متون مقدس گوشه چشم داشته‌اند و به زندگی مسیح اشاره می‌کنند. (در مرشد و مارگاریتا به طور مفصل و در ملکوت به صورت کوتاه) ترس و اضطراب در هر دو اثر نشان داده شده است.

منابع

- آتش سودا، محمد علی و توللی، اعظم بررسی تطبیقی رمان صد سال تنهایی و عزاداران بیل، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، ۱۳۹۰، ۱۶/۵، ۳۴-۱۱
- بولگاکف، میخائیل، ۱۳۹۱، مرشد و مارگاریتا، ترجمه عباس میلانی، تهران، نشر نو
- بوورز، مگی آن، ۱۳۹۳، رئالیسم جادویی، زیر نظر عباس ارض‌پیمان، تهران، نشانه
- پورنامداریان، تقی، سیدان، مریم، بازتاب رئالیسم جادویی در داستان‌های غلامحسین ساعدی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۷، شماره ۶۴، ۱۳۸۸



- جانسون، یان، زمان، مکان و خاطره و زندگی یک قوم در صد سال تنهایی، ترجمه پیمان هاشمی نسب، فصلنامه گلستانه، ۱۳۷۹، ش ۲۱
- چهارمحالی، محمد، ملکوت نقطه عطف رئالیسم جادویی ایران، مجله ادبیات پارسی معاصر، سال چهارم، شماره ۴، پیاپی ۱۲، زمستان ۱۳۹۳
- ذوالفقاری، محسن، طالبلو، زهرا، بررسی مؤلفه‌های رئالیسم جادویی در رمان مرشد و مارگاریتا، ششمین همایش ملی متن پژوهی ادبی نگاهی تازه به ادبیات داستانی معاصر، ۱۳۹۷
- سیدحسینی، رضا، ۱۳۸۹، مکتب‌های ادبی، ج ۱، چ شانزدهم، تهران، نگاه
- شاملو، احمد، ۱۳۸۰، کتاب کوچک، حرف ج، ج ۱۱، با همکاری سرکیسیان، آیدا، تهران، مازیار
- صادقی، بهرام، ۱۳۵۱، ملکوت، چاپ سوم، نشر زمان
- صادقی شهپر، رضا، نخستین رمان اقلیمی در داستان‌نویسی معاصر ایران، کتاب ماه ادبیات، ۱۳۸۹، ش ۳۵-صص ۳۹-۴۰
- کسیخان، حمیدرضا، بررسی تطبیقی رئالیسم جادویی در طبل حلبی گونترگراس و یکصدسال تنهایی از گابریل گارسیا مارکز، دوفصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه الزهراء، سال ۲، شماره ۴، ۱۳۹۰، ۱۰۵-۱۲۶
- کوفون، کلود، ۱۳۸۱، از فراسوی آینه‌ها، ترجمه پرندوش توسلی، تهران، آبی
- گویارد، ماریوس فرانسوا، ۱۹۵۶م، الادب المقارن، ترجمه غلاب، محمد، قاهره، لجنه البیان العربی
- محمودی، حسن، ۱۳۷۷، خون آبی بر زمین نمناک: در نقد و معرفی بهرام صادقی، تهران، آسا
- موسوی‌نیا، نورا، اسطوره و رئالیسم جادویی، کتاب ماه هنر، شماره ۸۳-۸۴، مرداد و شهریور ۱۳۸۴
- میرصادقی، جمال، ۱۳۸۲، ادبیات داستانی، چ چهارم، تهران، انتشارات سخن
- میرعابدینی، حسن، ۱۳۸۶، صد سال داستان‌نویسی، چ چهارم، تهران، نشر چشمه
- ناظمیان، رضا و همکاران، ۱۳۹۳، بررسی گزاره‌های رئالیسم جادویی در رمان‌های عزاداران بیل غلامحسین ساعدی و شب‌های هزار شب نجیب محفوظ، سامانه نشر مجلات علمی دانشگاه تهران، دره ۶، شماره ۲، ۱۳۹۳، ۱۵۷-۱۷۸
- ندا، طه، ۱۳۸۳، ادبیات تطبیقی، ترجمه هادی نظری منظم، تهران، نشر نی
- نیکویخت، ناصر و رامین‌نیا، مریم، بررسی رئالیسم جادویی و تحلیل رمان اهل غرق، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۸، صص ۱۵۴-۱۳۹